

تا بدینجا آنچه برای نمونه از دیباچه ها آوردم با آنکه از شماره انگشتان تجاوز نکرده ولی چون ناچار بودیم قسمت های مختلف آنرا نشان دهیم بعضی را تمام و از بعضی قسمتی را نقل کرده مجمل و مفصل آنرا متذکر شویم و غث و سمین آنرا آشکار سازیم قدری بطول انجامید و برای آنکه تطویل موجب ملال خاطر خوانندگان محترم نشود این قسمت را تمام و بسایر قسمتها میبرداریم.

قسمت دوم سبک نگارش. نویسندگان فارسی از هزار و اند سال پیش از این تا کنون چندین سبک مختلف و متشابه در نوشته های خود پدید آورده اند که برخی از آنها مورد پسند و تقلید دیگران واقع شده و قرن ها اخلاف از آنها پیروی کرده اند و شعب متعدد از هر يك از آن سبک ها منشعب و نمودار گردیده است.

اول سبک ساده مطلب نویسی. در این سبک نویسندگان فقط خواسته اند آن چه اطلاع پیدا کرده یا فهمیده دانسته اند بدون آنکه جمله هارا با کلمات مترادف و متشابه و متضاد یا با تشبیهات رنگین و تعبيرات دانشین و معانی مجازی و استعاری تزئین و ترصیع نمایند و صنایع بدیع و معانی و بیان بکار برند برای دیگران نقل نمایند و این سبک در کاغذ های تجارتمی و خانوادگی و کتب تاریخ مخصوصاً آنها میکه ترجمه شده است و رجال و حدیث و فقه و بعضی کتب علمی مانند جغرافیا و هیئت و نجوم و طب و ریاضیات دیده میشود نمونه های برجسته این سبک ترجمه تاریخ طبری و جغرافیای ذکریای رازی و کتب نجوم و هیئت قدیم است که در آنها انشائی بکار نرفته یعنی لطافت و نقاشی انشائی ندارد و نویسنده فقط خواسته است مطلب بیان کند، بعضی اندک تغییری در این سبک داده کمی توجه به سبک نویسندگی و عبارات کرده اند از آن جمله است نزهت القلوب حمدالله مستوفی قزوینی و تاریخ بیهقی و کلیله و دمنه بهرامشاهی و زین الاخبار گردیزی و عده زیادی دیگر. اینک نمونه چند: ابوسعید عبدالحی بن الضحاک گردیزی در زین الاخبار گوید: و یعقوب (بن لیث) بنیشابور آمد و بشادباخ فرود آمد و محمد را بگرفت و پیش خویش آورد و بسیار نکوهید و خزینه های او همه بگرفت و این گرفتن محمد دوم شوال بود سنه تسع و خمسين و مائین و یعقوب مرا ابراهیم بن احمد را بخواند و گفت که همه حشم پیش من آمدند تو چرا نیامدی؟ ابراهیم

گفت: «ایده‌الله الامیر، مرا با تو معرفتی نبود که پیش تو آمدمی و یا نامه نوشتمی و از امیر محمد کله‌مند نبودم» و گوید: - و رسم عمرو چنان بودی که چون سر سال بگذشتی او را دو طبل بود یکی را مبارک گفتندی و دیگری را میمون، فرمودی تاهر دو طبل را بزدندی تا همه حشم خیر یافتندی که روز صله است پس سهل بن حمدان عارض بنشستی و بدره درم پیش خویش فرو ریختی و شاگرد عارض دفتر پیش گرفتی و نخستین نام عمرو بن لیث بر آمدی پس عمرو بن لیث از میان بر آمدی و عارض، او را بنگریستی و حلیه و اسب او را و سلاح او را همه سره کردی و همه آلت او را نیکو نگاه کردی و بستودی و پسندیدی پس سیصد درم بسختی و اندر کیسه کردی و بدو دادی و عمرو بستدی و اندر ساق موزه نهادی و گفتی الحمد لله که ایزد تعالی مرا اطاعت امیر المؤمنین ارزانی داشت و مستحق ایادی او گردانید و باز گشتی. عبارت این کتاب بسیار ساده و سلیس و روان است فقط در استعمال پناه استمراری که گوید در زمان او مورد پسند بوده زیاد روی کرده بلکه از حد بدر برده است. نصر الله بن محمد بن عبد الحمید منشی در ترجمه کلیله و دمنه گوید: آورده اند که رو باهی در پیشه می رفت آنجا طبلی دید در پهلوی درختی افکنده و هر گاه باد بجهستی شاخ درخت بر طبل رسیدی آوازی سه مناک بگوش رو باه آمدی چون رو باه ضخامت جثه بدید و مهابت آواز بشنید طمع در بست که گوشت و پوست او فراخور آواز باشد میکوشید تا آنرا بدرید الحق جز پوستی بیشتر نیافت. ایضاً گوید: - ناگاه دمنه از دور بدید آمد اندکی بیار امید و بجای خویش قرار گرفت چون بدو پیوست پرسید که چه کردی؟ گفت گاوی دیدم که آواز او بگوش فلک میرسد، گفت مقدار قوت او چیست؟ گفت ندیدم او را نخوتی و شکوهی که بدان، بر قوت او دلیل گرفتمی چند آنکه باوی سخن بطریق اکتفاء می گفتم و ننمود در طبع وی زیادت طمع بر تواضع و تعظیم و در ضمیر خویش او را مهابتی نیافتم که احترامی بیشتر نمودی. ابوالفضل دبیر بیهقی گوید: - و مثال داد تا هزار هزار درم از خزانه اطلاق کردند درویشان غزنی و نواحی آنرا بجهلمه مملکت ها نامه هارفت و در معنی تروبعه مساجد و عرض مجالس و در معنی مال زکوة که پدرش رضی الله عنه هر سالی دادی چیزی نفرمود و کسی را نرسد که در آن باب چیزی گفتی که پادشاهان بزرگ آن فرمایند که ایشان را خوشتر آید و نرسد خدمتکاران ایشان را که اعتراض

کنند و خواهوشی بهتر با ایشان هر کسی را که قضا بکار باشد و در این تابستان
 علی نوکی برید غزنین از خواجه بونصر مشکان در خواست تا فرزندان و برا بدیوان
 رسالت آورد و میان ایشان دوستی چنان دیدم که از برادری گذشته بود بونصر او را
 اجابت کرد و پسرش مهتر مظفر بخرد بر پای میبود هم بروز گار سلطان محمود و هم
 در این روز گار، و در آن روز گار باد بیری و مشاهره که داشت مشرفی غلامان سرانی بر سه
 وی بود سخت پوشیده چنانکه حوائج کشان و ناچه نزدیک وی آمدندی و هر چه از
 غلامان رازی داشتی باوی بگفتندی تاوی نکت آن را نوشتی و عرضه کردی از دست
 خویش بیواسطه و امیر محمود را بر ابوالقاسم در این سرای اعتمادی سخت تمام بود.
 بیهقی در این کتاب ساده نویسی را شعار خود ساخته از استعمال لغت های غیر
 مانوس و تعبیر و تزین خود داری کرده است و اگر گاهی بعضی جمله های آن دور
 از ذهن مینماید بواسطه ذکر اسامی مشاغل و مناسب و رسومی است که امروز منسوخ
 گشته و کلمات، معانی مصطلح آن روز را از دست داده اند و او برای ذکر جزئیات تاریخ از
 نوشتن آن ها ناگزیر بوده است

دوم سبک متکلف و متصنع. نویسندگان این سبک نوشتن ساده مطالب را هنر
 ندانسته و به چیزی نشمرده اند بلکه کتب و رسالات خود را با انواع تکلف و تصنع آراسته
 و باقسام حلیه و زبور از لغات فارسی و عربی و اصطلاحات علمی و تعبیرات زیبا و
 تشبیهات دلربا و احياناً تشبیهات بارد دور از ذهن و تعبیرات غیر وارد دور از حقیقت
 انباشته و از این میانه چندین سبک متمایز بظهور آورده اند: بعضی آوردن سجع و
 قافیه را در نشر هم از جمله محاسن نگارش پنداشته و به تقلید از کلام مجید که گاهی
 سجع های شیرین و قوافی دلنشین دارد این روش را در پیش گرفته کار را بجای رسانیده اند
 که گاهی معانی و سلاست و جزالت فدای سجع و قافیه شده و از تکرار آن خاطر
 خواننده به هلال میانجامد، نمونه بارز این سبک مناجات خواجه عبدالله انصاری است
 که کوچکترین جمله آن از سجع و قافیه خالی نیست. گوید:-

الهی اگر کاسنی تلخ است از بوستان است

اگر عبدالله مجرم است از دوستان است

(کتاب مناجات حواجه عبدالله رادردست ندارم که بیشتر شاهد بیاورم)
 بخاطر دارم موقعیکه بدبستان میرفتم کتاب انشایی داشتم که این قصه یا قطعه را
 داشت چند سطری از آنرا بیاد دارم و نام نویسنده را بخاطر ندارم نمونه خوبی از این
 سبک است گوید :

خر خواهی از هرفن آگاهی بدره زری نزد خرخری برده گفت الاغی خواهم
 یولاد سم غرغاو دم قوی قوامم نیکو علامم هر بلدی را بلد به من مهربان تر از ولد کتب
 علیکم الصیام در باره خویش داند لا تسرفواخواند چون یهودان عنود وجسو کیان هنود
 یکماه تمام با یک دانه بادام بسربرد بی تیمار، به و بی علوفه فربه شود . الی آخر قصه
 که بهمین منوال است . مرحوم میرزا علیمحمدخان که زمان مظفرالدین شاه در مصر
 اول روزنامه نریا ، و بعد روزنامه پرورش بقارسی می نوشت بهمین سبک چندعقاله مسلسل
 نوشته است ، ولی قلم او نمکین و دلریا است و با تعبیرات و افکار جدید هم ترکیب
 کرده است فقط سجع و قافیه خشک نیست بلکه افکاری تازه و انقلابی در جمله های
 سلیس و شیرین با (سجع) و قافیه هایی که گویا طبیعی آمده و تکلفی در کار نبوده است .
 در این سبک درجات متفاوت دیده میشود از میان این پست و بلندیها سبک
 متوسطی پیدا شده است که سجع و قافیه بمنزله چاشنی و نمک طعام بکار رفته و به
 دائمه خواننده طعمی شیرین و مزه می نمکین دارد بهترین نمونه این شیوه گلستان سعدی
 است که الحق اگر جمله ها و اشعار عربی را از آن بردارند سلیس ترین نثر فارسی
 بشمار است و اکنون متجاوز از هفت قرن است که مورد پسند و تحسین خاص و عام
 بوده و بسیاری از آن تقلید کرده اند هر چند نتوانسته اند مانند گلستان بنویسند باز هم
 بر انواع گلهای گلستان و ریاحین بوستان ادب افزوده اند اینک نمونه چند : - سعدی
 در گلستان گوید : - یاد دارم که در عهد طفولیت متعبد بودم و شب خیز و مولع زهد
 و پرهیز شیی در خدمت پدر نشسته بودم و همه شب دیده برهم بسته و مصحف عزیز
 در کنار گرفته و طایفه می گردما خفته ، پدر را گفتم از اینان یکی سر بر نمیآورد که دو گانه
 (نماز) بگذارد چنان خود را بخواب غفلت برده اند که گویی مرده اند گفت ای جان
 پدر تو نیز اگر بخفتی به که در پوستین مردم افتی .